

کشتار ایرانیان بدستور علی

در طول سالیان دراز در گوش ایرانیان خوانده اند که علی دوستدار ایرانیان بوده، علی به ایرانیان کمک کرده و ایرانیان هم در مقابل علی را دوست میداشته اند. ولی تا به حال کسی به ما نگفته چرا؟ چرا علی تازی، وقتی برای هم میهنان خودش دلسوزی نمیکرد و آنها را به راحتی از دم تیغ میگذراند، به ایرانیان دلبستگی داشت؟؟؟

بباید نخست به چهره ی نادرستی که از علی برای ما ترسیم کرده اند بنگریم. این فرتور علی که به گونه ای نادرست ترسیم شده تا با نگاه کردن به آن، در دل ما احساس مهربانی و خوبی و پاکی درباره علی به وجود آورد. این فرتور را به گونه ی مردان ایرانی ترسیم کرده اند تا جلوه یک ایرانی را در ذهن بیننده ایجاد کند:



ولی همانطور که می بینید علی راستین موجودی خشک، خشن و بی رحم بوده است و آن از چهره راستینش نمایان است.



چرا و به چه دلیل ایرانیان این چنین به علی دلبستگی پیدا کردند؟ علی در دوران خلافت عمر و عثمان چه کمکی به ایرانیان شکست خورده کرد؟ علی در دوران خلافت خودش که در جایگاه قدرت بود، چه کمکی به ایرانیان کرد؟ هیچ و هیچ. در هیچ کجای تاریخ موردی پیدا نمیشود که علی از اعمال وحشیانه اعراب در ایران جلوگیری کرده باشد و یا در مورد دستورات بی رحمانه عمر و عثمان در قتل عام و رفتار وحشیانه با اسیران، به کمک ایرانیان شتافته باشد. بلکه به برگردان، همیشه در مشورت‌های خویش با عمر با او همراهی کرده تا بهتر و راحتتر بر ایرانیان چیره شوند. و این منطقی تر به نظر میرسد که یک عرب با خلیفه خود، خلیفه ای که با او بیعت کرده است همراهی، همفکری و مشورت کند تا به کمک قومی بیگانه، آنهم قوم عجم بشتابد!! پس علی دلیلی برای کمک به ایرانیان نداشته، در دلش مهری برای ایرانیان نداشته، همانطوری که عمر و عثمان نداشتند. آیا بدیهی نیست که وقتی جنگی بین دو قوم جریان دارد هر که به فکر قوم خویش است و نه قوم بیگانه؟

یکی از بهانه هایی که تازی پرستان نادان برای تبرئه علی می آورند این است که حمله تازیان به ایران در زمان عمر صورت گرفته، پس علی بیگناه است.

طبق اسناد تاریخی، علی در کنار و همپای خلفای تازی، عمر و عثمان، در تمام تصمیم‌گیریهای شرکت داشته و به عنوان یکی از مردان جنگجوی تازی، یکی از مشاوران مهم عمر به‌شمار میرفته. در نوح البلاغه چنین آمده:

نوح البلاغه برگ ۴۴۳:

« از سخنان آنحضرت علیه السلام است به عمر بن خطاب هنگامی که برای رفتن خود به جنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود.

(مورخین در زمانیکه امام علیه السلام این سخنان را فرموده اختلاف دارند: بعضی گفته اند درباره جنگ قادسیه بوده که موضعی است نزدیک کوفه از سمت مغرب بطرف صحرا و این جنگ در سال چهارده از هجرت واقع شده، چون عمر با مسلمانان برای رفتن خود به جنگ مشورت نمود امام علیه السلام او را از رفتن نهی فرمود، پس سعد بن ابی وقاص را سردار لشکر گردانید که به هفت هزار نفر وارد کارزار شدند و یزدگرد شهریار ایران هم رستم فرخزاد را با لشکر بسیاری بجنگ آنان فرستاد و بالاخره لشکر اسلام غلبه یافته و رستم را با بسیاری از لشکرش بقتل رساند.....

عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رای اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشکر اسلام نموده بجنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشکر آماده میسازی و برای سرداری لشکر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، عمر این رای را اختیار نموده نامه ای به نعمان که در بصره بود نوشت و او را مامور نمود که به سپهسالاری لشکر اسلام به جنگ ایرانیها برود.....

پس رای خود را برای نرفتن عمر بکارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:
مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشته مهره است که آنرا گرد آورده بهم پیوند می نماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده و پراکنده گردد و هرگز همه آنها گرد نیامده است.....

اگر چه امروز **عرب** اندکست، لیکن بسبب دین اسلام (و غلبه بر سایر ادیان) بسیار است.....
پس تو مانند میخ وسط آسیا (ساکن و برقرار) باش و آسیای جنگ را بوسیله عرب بگردان (در تجهیز لشکر و آراستگی و انتظام امر ایشان بکوش) و **آنان را به آتش جنگ در آورده خود بکارزار مرو**.....
و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی ایرانیها ترا ببینند میگویند: این پیشوای **عرب** است، که اگر او از بین ببری (بقتل رسانید) آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشانرا بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود کردن) تو سختتر و زیادتر میگرداند.....»

همانطور که می بینید، علی شرکت عمر را در سپاه تازیان به نفع عرب نمیدید و با آن مخالفت کرد. چه بسا وجود عمر در میان سپاه عرب، باعث برفروخته شدن ایرانیان می شد و عاقبت جنگ چیزی دیگری می شد.

دقت کنید، چقدر ملیت عرب علی برایش اهمیت داشته که آنرا چند بار تکرار میکند و با این حال، بهانه جویان اسلامی میگویند، برای علی ایرانی و یا عرب بودن مهم نبوده بلکه علی برای حق و حقوق ایرانیان تلاش میکرده!!! ما می پرسیم کجا و چگونه و چرا؟

علی میر فطروس در همین مورد در کتاب «**ملاحظات در تاریخ ایران ...**» مینویسد:

« علی در حمله به ایران و خصوصا در جنگ نهاوند از عوامل مهم و از مشاوران نزدیک عمر بود. در همین جنگ، وقتی سپاهیان اسلام - ابتدا - شکست خورده بودند، عمر برای تشویق و ترغیب سپاه، خواست که شخصا به جنگ ایرانیان برود، اما حضرت علی او را از این کار منع کرد و به عمر توصیه کرد: تو سر این سپاهی و اگر بروی و کشته شوی، سپاه اسلام بکلی متلاشی شود، تو باید مرکز خلافت را داشته باشی تا اگر سپاه اسلام شکست خورد، دشمن (ایرانیان) بدانند که، اینجا پشت دارد. (نگاه کنید به: تاریخ تبری - ج ۵ ص ۱۹۴۳ و ۱۹۴۵ + اخبار الطول - ص ۱۴۷ + نهج البلاغه ص ۴۴۳ - ۴۴۶).

پس از شکست ایرانیان و پیروزی اعراب، علی خطاب به مردم کوفه گفت :

ای مردم کوفه! شما شوکت عجمان (ایرانیان) را از بین برید. (تاریخ تبری - ج ۶ ص ۲۲۰۸)

یکی از مواردی که به ایرانیان در طول سالها دروغ گفته اند، دشمنی میان علی و عمر و عثمان است. این را گفته اند تا مهر علی را در دل ایرانی بنشانند، چون میدانند چقدر ایرانی از عمر برای جنایاتی که مرتکب شده متفردند. ولی این دشمنی که تازی پرستان از آن یاد میکنند در روابط نزدیک علی و عمر و عثمان به چشم نمیخورد.

۱- **حفصه** یکی از زنان محمد دختر عمر بود. اگر عمر آدم جنایتکاری بود، چطور محمد دختر خودش را به زنی به او داده بود؟

۲- **ام حبیبه** دختر ابو سفیان، خواهر معاویه همینطور یکی از زنان محمد بود. این معاویه را برادر زن محمد میکند.

۳- **علی دختر خود، ام کلثوم** را به زنی به عمر داد. اگر علی با عمر دشمنی داشت چگونه دخترش را به او داده بود؟؟؟

۴- **رقیه** دختر محمد زن عثمان بود. پس از مرگ رقیه، که گفته میشود از کتکهای عثمان مرد، محمد دختر دیگر خود، ام کلثوم، را به عقد عثمان درآورد.

۵- **علی در نجح البلاغه در برگ ۷۱۲** به مناسبت مرگ عمر چنین میگوید:

« او کسی است که کجی را راست کرد، و درد را درمان کرد، و سنت را بر پا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، **پاک جامه** رفت و اندک عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن اجتناب جست. طاعت خداوند را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید.»

۶- **علی اگر با عمر و با خلافتش مخالف است چرا نام فرزند خود را عمر مینهد؟** (تاریخ تبری جلد چهارم برگ ۱۵۲۱).

در جای دیگر می بینیم که عمر هنگامی میخواد در مورد فرش گرانبهای بهارستان تصمیم بگیرد، با علی رایزنی میکند (تاریخ تبری و همچنین کامل، ابن اثیر - ج ۱ ص ۲۱۳):

تاریخ تبری، جلد پنجم، برگ ۱۸۲۴:

« سعد فرش را بر این قرار فرستاد. فرش شصت ذراع در شصت ذراع بود، پکیارچه، به اندازه یک جریب که در آن راههای مصور بود و آب نماها چون نهرها، و لابه لای آن همانند مروارید بود و حاشیه ها چون کشتزار و سبزه زار بهاران بود، از حریر بر پوده‌های طلا که گلهای طلا و نقره و امثال آن داشت.

وقتی فرش را پیش عمر آوردند، از خمس به کسان چیز داد و گفت: « از خمسها به همه جنگاورانی که حضور داشته اند یا میان حصول دو خمس کوشا بوده اند باید داد و گمان ندارم از خمس بسیار داده باشند». آنگاه خمس را به مصارف آن تقسیم کرد و گفت: «درباره این فرش چه رای میدهید؟»

جماعت همسخن شدند و گفتند: «این را به رای تو واگذاشته اند رای تو چیست؟»

اما علی گفت: « **ای امیر مومنان، کار چنانست که گفتند، اما تامل باید که اگر اکنون آنرا بپذیری فردا کسانی به دستاویز آن به ناحق چیزها بگیرند.**»

عمر گفت: « راست گفתי و اندرز دادی» و آنرا پاره پاره کرد و به کسان داد.»

دوباره در برگ دیگر تاریخ تبری همین مشورت عمر و علی به زبان دیگری آورده شده:

تاریخ تبری، جلد پنجم، برگ ۱۸۲۵:

« گوید: و چون فرش را در مدینه پیش عمر آوردند، خوابی دید و کسانی را فراهم آورد و حمد و ثنای خدا کرد و درباره فرش رای خواست و قصه آنرا بگفت، بعضی ها گفتند آنرا بگیرد، بعضی دیگر به نظر او واگذاشتند، بعضی دیگر رای مشخص نداشتند. علی سکوت عمر را دید برخاست و نزدیک او رفت و گفت: « **چرا علم خود را جهل می کنی و یقین خود را به مقام شک می بری؟ از دنیا جز آن نداری که عطا کنی و از پیش برداری یا ببوشی و پاره کنی یا بخوری و ناچیز کنی.**»

گفت: « راست گفתי و فرش را پاره پاره کرد و میان کسان تقسیم کرد. **یک پاره آن به علی رسید که به بیست هزار فروخت و از پاره های دیگر بهتر نبود.**»

نکته ای که به آن کمتر دقت میشود این است که طبق آیات قرآنی (انفال ۴۱ و ۶۹) علی باید در جنگ با ایرانیان شرکت مستقیم داشته باشد و بر روی دشمنان شمشیر کشیده باشد تا بتواند سهمی از غنایم جنگی ببرد!!!

آیا علی برای اینکه خودش سهمی از آن فرش گرانبها ببرد عمر را به این کار احمقانه تشویق کرد؟

به هر سوی، باز هم می بینیم که علی پای به پای عمر و دیگر راهزنان، متجاوزان و قاتلان ایرانیان دست در دست آنها به تقسیم غنایم مشغول است و خود سهمی هم میبرد.

نتیجه کار، علی در تصمیم گیری نقش داشت، در پاره کردن فرش گرانبهای بهارستان نقش داشت و در آخر سهمی هم از غنایم بدست آورد. علی تا اینجا که چیزی از عشق و علاقه به ایرانیان نشان نداده!

تاریخ تبری (جلد پنجم) برگ ۱۹۹۹

« علی بن ابی طالب گوید: وقتی خبر فتح خراسان به عمر رسید گفت: «خوش داشتم که میان ما و آنها دریایی از آتش بود.» گفت: «چرا از فتح آنها آزرده ای که اینک وقت خرسندی نیست؟» گفت: «برای آنکه مردمش سه بار از آنجا پراکنده شوند و بار سوم در هم کوفته شوند و خوشتر دارم که این بر مردم آنجا رخ دهد نه بر مسلمانان.» »

نمونه دیگری از مشورت علی با عمر و خرسندی علی در فتح و کشتار ایرانیان بدست سرداران خونخوار تازی.

تاریخ تبری (جلد چهارم) برگ ۱۵۲۱

« آنگاه خالد از مصیخ برفت و از حوران و رنق و حماه گذشت که اکنون از آن بنی جناده بن زهیر تیره ای از کلب است، و هم از زمیل گذشت که همان بشر است و ثنی نزدیک آنست و هر دو در مشرق رصافه است و از ثنی آغاز کرد و با یاران خویش فراهم آمدند و شبانگاه از سه طرف بر آن حمله بردند و شمشیر در جمع نهادند و کس از قوم جان به در نبرد و نوسالان را اسیر گرفتند و خمس خدا را همراه نعمان ابن عوف شیبانی پیش ابوبکر فرستاد و اموال غارتی و اسیران را تقسیم کرد، و **علی بن ابی طالب علیه السلام دختر ربیعه بن بجیر تغلبی را خرید و به خانه برد و عمر و رقیه را از او آورد.** »

نه اینکه علی در چپاول تازیان سهمیم بوده و زنان اسیر را خریداری میکرد، بلکه نام فرزند خود را عمر گذاشته است. میگویند علی ۲۵ سال سکوت کرد و با عمر مخالفت داشت!! این است سکوت علی؟

فتوح البلدان، بلاذری (ترجمه فارسی قسمتهای مربوط به ایران) برگ ۷ :

« فصلی در امر عطا به روزگار عمر بن خطاب رضی الله عنه
عمر بن خطاب رضی الله عنه، در تدوین دیوانها با مسلمین رای زد. علی بن ابی طالب (ع) وی را گفت: «در هر سال، هر چه گرد آمده است تقسیم کن و چیزی نزد خود نگه مدار.» عثمان گفت: «می بینم که مالی عظیم گرد آمده است که همه مردمان را بسنده باشد. لکن اگر آنان را شماره نکنیم تا کسی که بهره خود گرفته از آن کس که چیزی نگرفته است باز شناخته نشود، بیم آن دارم که امر پریشان گردد.» »

این در زمانی است که هزاران زن و کودک ایرانی در بند اسارت تازیان راهی مکه و مدینه و بازارهای برده فروشی دنیا بودند. این هم از عشق علی به ایرانیان!

در پایین متن نامه ای را خواهید خواند که از طرف علی در زمان خلافتش به فرمانده سپاه تازیان، عبدالله ابن عباس در ایران نوشته شده است. این شخص همان عبدالله ابن عباسی است که علی او را برای سرکوب دومین شورش استخر می فرستد. همانطور که می بینید، علی در این نامه تنها به فکر «**خراج**» گرفته شده از ایرانیان است و نه جان و مال و ناموس ایرانی.

نحج البلاغه برگ ۸۷۱:

« از نامه های آنحضرت علیه السلام است بزیاد ابن ابیه هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله ابن عباس بود، و عبدالله آنهنگام از جانب امیرالمومنین علیه السلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود:
و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بچیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (ترا از مقام و منزلت برکنار نموده آنچه از بیت المال اندوخته ای میستانم بطوریکه درویش گردیده و توانایی کشیدن بارمونه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود بر آنکه شایسته دورد است.» »

و موردی دیگر درباره نگرانی علی در مورد وضع خراج در زمان خلافتش:

فتوح البلدان، بلاذری برگ ۷۸:

« قرظه از جانب علی(ع) والی کوفه شده بود و همان جا نیز وفات یافت و علی بروی رضی الله عنه بر وی نما گزارد. علی(ع)، یزید بن حبه بن عامر بن تیم الله بن ثعلبه بن عکابه را ولایت ری و دستی داد. در خراج آن دیار کسری پدید آمد. علی(ع) یزید را به زندان افکند.»

درست است که حمله تازیان در زمان خلافت عمر صورت گرفت، و دستورات از طرف عمر صادر میشد، ولی طبق اسناد تاریخی و گفته های خود علی، علی با رضایت قلبی با هر دو خلیفه عمر و عثمان بیعت کرده بود. در ضمن در تمام تصمیم گیرهای مهم، علی در کنار عمر و عثمان قرار داشت و با آنها همراهی میکرد. تنها چیزی که میتواند نیت واقعی علی را در آن زمان نشان دهد این است که، اگر علی بعد از به خلافت رسیدن شیوه و حشیانه عرب را بر علیه ایرانیان تغییر میداد، آنگاه میشد ادعا کرد که شرکت علی در تصمیم گیریهای خلیفه های اول و دوم به روی اجبار و یا از روی رضای قلبی نبوده است. ولی این به نظر درست نمیرسد، چون علی بعد از به خلافت رسیدنش شیوه قتل و غارت تازیان زیر فرمانش را در ایران تغییر نداد.

طبق اسناد تاریخی علی بعد از به رسیدن به خلافت، بارها دستور قتل عام مردم بیگناه ایران را صادر کرده است. این دستورات به دنبال شورشهایی پیاپی که مردم در شهرهای مختلف انجام میداند صادر شده که به هیچ وجه امکان توجیح آنها نیست. کشتن و کشته شدن سربازان در میدان جنگ یکی از عوارض نگویندانه جنگ است، ولی ما در اینجا در مورد سربازان جنگی سخن نمیگویم، بلکه سخن از کشتار بی رحمانه مردم عادی، زن و بچه و مردان بیگناه است.

- در زمان خلافت علی مردم آذربایجان شوریدند و اشعت بن قیس کندی فرمانده سپاه تازیان و فرستاده علی به منطقه با کمک سپاهی عظیم از کوفه این شورش را خاموش کرد. **فتوح البلدان، بلاذری برگ ۸۶**
- علی بین ۴ تا ۵ هزار نفر از کسانی را که در جنگ صفین با او همکاری نکردند را به فرماندهی ربیع بن خثیم ثوری، برای جنگ به دیلمان فرستاد. **فتوح البلدان برگ ۱۵۷ و ۱۵۸**
- مردم فارس و کرمان در شورش خود بر علیه دستگاه خلافت علی نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج سرپیچی کردند. علی زیاد بن ابیه را به فارس فرستاد که مردم را سرکوب کرد و خراج گرفت. **تبری ج ۶ برگ ۲۶۵۷ + کامل، ابن اثیر ج ۱ برگ ۳۲۸ و ۳۳۳**
- مردم استخر بار دیگر بر علیه اسلام قیام کردند، و علی زیاد بن ابیه را برای سرکوبی آنها فرستاد. **تاریخ تبری ج ۷ برگ ۲۷۲۲ + ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس برگ ۷۸.** در مورد جنایات و خونریزی های این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: **مروج الذهب ج ۲ برگ ۲۹ + آفرینش و تاریخ ج ۶ برگ ۴ + انقلابهای اسلامی برگ ۵۹.**
- مردم استخر دوباره قیام کردند و این بار علی عبدالله بن عباس را برای سرکوبی مردم استخر فرستاد. **فارسانامه این بلخی برگ ۱۳۶ + فتوح البلدان برگ ۱۴۶**
- « در سالهای آخر خلافت عثمان نیز که دستگاه خلافت دستخوش ضعف و تزلزل بود این گونه زد و خوردهای محلی همچنان وجود داشت. چنانکه در دوره خلافت پر آشوب علی نیز چون بصره و کوفه در دست وی بود ازین دو لشکرگاه کار « **فتوح** » همچنان دنبال می شد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر به شورش برآوردند و **عبدالله بن عباس به فرمان علی عصیان آنها را در سیل خون فروشت.** » **تاریخ ایران بعد از اسلام برگ ۳۵۰؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب.**
- مردم ری هم در برابر علی قیام کردند و از خراج دادن سر باز زدند بطوریکه: « در خراج آن دیار کسری پدید آمد.» علی، ابو موسی را با لشکری فراوان به ری فرستاد بقول بلاذری: « پیش از این نیز ابوموسی بدستور علی به جنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین باز آورده بود. ». (پس این دومین باری است که علی ابوموسی را برای سرکوبی مردم ری روانه میکند). **فتوح البلدان برگ ۱۵۰**

- مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و از اسلام سرباز زدند. علی این بار جعه بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او مردم نیشابور را محاصره کرد تا تسلیم شدند. مردم مرو هم در همان زمان دست به قیام زدند که او آنها را هم ساکت کرد. **تبری ج ۶ برگ ۲۵۸۲ - کامل، ابن اثیر ج ۱ برگ ۳۲۵ - فتوح البلدان برگ ۲۹۲**

- فتوح البلدان برگ ۱۵۰ - ۱۵۱

« ۳۷۵. گویند: عبدالرحمن به زرنگ شد. در آنجا بیود تا امر عثمان پریشان گردید. آنگاه امیر ابن احمر یشکری را بر آنجای گمارد و خود از سیستان بازگشت. زیاد اعجم درباره امیر گوید: اگر امیر نبود، قوم یشکر همه هلاک می شدند. به هر حال، یشکریان همه هلاک خواهند گردید.

پس از چندی، اهل زرنگ، امیر را از شهر برانندند و دروازه آن را بیستند. همان زمان که **علی بن ابیطالب علیه السلام** از امر جمل فارغ شد، حسکه بن عتاب حبطی و عمران بن فصیل برجمی با گروهی از راهزنان عرب به زالق شتافتند. **اهل آنجای، پیمان شکسته بودند.** تازیان، مالی بسیار به دست آوردند و نیای بختری اصم پسر مجاهد و مولای شیبان را نیز در آنجای اسیر کردند. و سپس از آن شهر به زرنگ روی آوردند. مرزبان زرنگ بترسید و صلح طلبید. تازیان به شهر اندر شدند.

شاعر گوید: دیار سیستان را خبر دهید که گرسنگی و جنگ فرا رسید. ابن فصیل و راهزنان عرب فرا رسیدند. **ایشان را نه سیم رضا کند و نه زر.**

علی بن ابی طالب (ع)، عبدالرحمن بن جر طائی را به سیستان فرستاد. لکن حسکه حبطی وی را بکشت، پس علی فرمود: « باید که چهار هزار تن از حبطیان را به قتل رسانم. » وی را گفتند: « همه حبطیان پانصد تن هم نشوند. »

۳۷۶. ابومخنف گوید: علی رضی الله عنه، عون بن جعه بن هبیره مخزومی را به سیستان فرستاد. وی بدست بهدالی راهزن طایی در نیمه راه عراق کشته شد. پس علی (ع) به عبدالله بن عباس نامه نوشت و فرمان داد مردی را با چهار هزار تن به ولایت سیستان فرستد. عبدالله، ربعی ابن کاس عنبری را با چهار هزار مرد جنگی روانه کرد. حصین بن ابی الحر - ابو الحر خود مالک بن خشخاش عنبری نام داشت - و نیز ثابت بن ذی الحره حمیری همراه وی شدند. ثابت، فرمانده سپاه پیشرو بود. چون به سیستان رسیدند، حسکه به جنگ ایشان آمد و کشته شد و ربعی همه آن دیار را **به تصرف خود درآورد.** «

اینگونه است مهر علی به ایرانیان که نخست ایرانیانی که شوریده بودند (پیمان شکسته بودند)، در چنگال راهزنان تازی غارت میشوند و سپس سپاهیان علی بعد از کشتن راهزنان مردم را دوباره تسلیم به خراجگذاری میکنند.

- فتوح البلدان برگ ۱۶۴

« هنگامی که علی بن ابی طالب (ع) به روزگار خلافت خویش در کوفه بود، ماهویه مرزبان مرو به خدمت وی شد. علی (ع) به دهقانان و اسوران و دهسالاران نامه نوشت که جزیه بدو بپردازند. **اهل خراسان سرباز زدند. پس علی (ع) جعه بن هبیره مخزومی را که پسر ام هانی دختر ابوطالب بود بدان جای روانه کرد. اما فتحی دست نداد و امر خراسان همچنان پریشان بود تا علی علیه السلام کشته شد.**

نخستین کس که از جانب علی (ع) ولایت خراسان یافت، عبدالرحمن بن ابزی مولای خزاعه بود. پس از او، جعه بن هبیره بن ابی وهب بن عمر و بن عائذ بن عمران بن مخزوم به ولایت رسید.

- فتوح البلدان برگ ۱۸۷

« به روزگار خلافت علی بن ابیطالب رضی الله عنه، چون پایان سال سی و هشت و آغاز سال سی و نهم بود، حارث بن مره عبدی، **به فرمان علی (رضی الله عنه) لشکر به آن حدود (منظور خراسان) کشید و پیروز شد، غنیمت بسیار و برده بی شمار** به دست آورد و تنها در یک روز، **هزار برده** میان یاران خویش بخش کرد. لکن سرانجام خود و یارانش، جز گروهی اندک، در سرزمین قیقان کشته شدند. قتل او در سال چهل و دو بود. قیقان در دیار سند، نزدیک سر حد خراسان واقع است. «

- تاریخ تبرستان - حسن بن اسفندیار؛ برگ ۱۵۷:

« لشکر آوردن مصقله بن هیره الشیبانی به تبرستان

و درین وقت خلافت بامیرالمومنین علی علیه السلام رسیده بود، قومی بودند که ایشان را « بنوناجیه» گفتند، بنصرانیان پیوستند و ترساشده. امیرالمومنین بر ایشان تاخت، جمله را بغارت بیاورد و زنان و فرزندان بمن یزید برداشت و تا مسلمانان به بندگی بخرند، مصقله بن هیره الشیبانی بصد هزار درهم **بخزید و آزاد کرد**. سی هزار درهم برسانید مابقی ادا را وجه نداشت، بگریخت و بمعاویه پیوست. امیرالمومنین علی علیه السلام در حق او میگوید که: قبح الله مصقله فعل فعل الساده و فر فرار العبید. ببصره فرستاد و خانه و سرای او خراب کرد، و اول سرایی که در اسلام خراب کردند این بود، و از خواهر او مال طلب فرمود، و امروز هنوز در بصره آثار سرای او باقیست و فرزندان او بکوفه مقیم اند.....»

در کمال شگفت زدگی میخوانیم که چگونه علی به قومی حمله میکنند و زنان و فرزندان آنان را به بندگی برای مسلمانان اسیر میکند و سپس آنها به قیمت صد هزار درهم به مصقله میفروشد که او هم آنها را پس از خرید آزاد میکند. ولی مصقله بیش از سی هزار درهم آن را نمیتواند بپردازد و قادر به پرداخت مابقی آن نیست و از این رو، و از ترس علی، دست به فرار میگذارد و پیش معاویه امان میطلبد. علی ایرانی دوست، ماموران خود را به بصره میفرستد و خانه او را خراب میکند و حتی از خواهر مصقله طلب باقیمانده پول را میکند!

همانطوری که دیدید میان خلافت علی و عمر و عثمان و دیگر تجاوزگران تازی تفاوتی وجود نداشته است. در هیچ کجا مهری از طرف علی نسبت به ایرانیان شکست خورده روا داشته نشده، پس به چه دلیلی ایرانیان باید مهر کسی را که دستور قتل عام نیاکانشان را داده است، به دل داشته باشند؟ در تاریخ کدام ملتی پیدا میکنید مردمی را که قاتلان نیاکان خود را بیرستند؟

Thanks to:

<http://www.derafsh-kaviyani.com>